

حکمت نه فلسفه است نه اخلاق. این را می دانیم، اما از پاسخ این پرسش که حقیقت حکمت چیست، به دلیل استعمال آن در معانی مختلف به طور دقیق آگاه نیستیم. وقتی از میراث حکمی امامان یا اولیاء الهی سخن می گوئیم، مراد از حکمت چیست؟ وقتی فردوسی را حکیم می شمریم، اشاره به کدام وجه شعری او داریم.

ای فرزند آدم! از حرام‌های الهی خود را پاک نگهدار، عابد خواهی بود. راضی به آنچه خدا تقسیم کرده باش، بی نیاز خواهی بود. با همسایگانت خوب رفتار کن، مسلمان خواهی بود. با مردم همان گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند، عادل خواهی بود. در برابر شما، اقوامی بودند که اموالی گردآوردند، بناهایی ساختند، آرزوهای طولانی داشتند اما آنچه فراهم آوردند، بی‌فایده ماند،

کارهایشان فریب و بی‌پایه شد و سکونت‌گاه‌هایشان، مقبره گردید. ای فرزند آدم! از روزی که از مادر زاده شدی، یکسره در نابودی عمرت تلاش می‌کنی. از آنچه در اختیار توست، توشه‌ای برای آنچه پیش روی توست فراهم سازد. مؤمن زاد و توشه بر می‌دارد، کافر به عیش می‌پردازد.» و آن حضرت بعد از این موعظت این آیه را می‌خواند که توشه برگیرید که بهترین توشه تقواست. نمونه دیگری از جملات حکیمانه آن حضرت اینهاست:

إِذَا سَمِعْتَ أَحَدًا يَتَنَاوَلُ أَعْرَاضَ النَّاسِ فَاجْتَهِدْ أَنْ لَا يَعْرفَكَ، و لَا تَتَكَلَّفَ مَا لَا تُطِيقُ و لَا تَتَعَرَّضَ لِمَا لَا تُدْرِكُ، و لَا تَعِدَ مَا لَا تُقَدِرُ عَلَيْهِ، و لَا تُثْفِقَ إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَسْتَفِيدُ، و لَا تَطْلُبَ مِنَ الْجَزَاءِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا عِنْدَكَ مِنَ الْعَتَاءِ، و لَا تَفْرَحَ إِلَّا بِمَا نِلْتَ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى، و لَا تَتَنَاوَلْ إِلَّا مَا تَرَى نَفْسَكَ أَهْلًا لَهُ، فَإِنَّ تَكْلَفَ مَا لَا تُطِيقُ سَقَةٌ، و السَّعْيُ فِيهَا لَا تَدْرِكُ عَنَاءً، و عِدَّةٌ مَا لَا تَنْجِزُ تَفْضِيحٌ، و الْإِنْفَاقُ مِنْ غَيْرِ فَائِدَةٍ حَرْبٌ، و طَلَبُ الْخَيْرِ بِغَيْرِ غَنَاءٍ سَخَافَةٌ، و بُلُوغُ الْمَنْزِلَةِ بِغَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ يَشْفِي عَلَى الْهَلَكَةِ.

وقتی دیدی که کسی متعرض آبروی مردم می‌شود، تلاش کن تا تو را نشناسد، آنچه را طاقت انجامش را نداری، بر خود تکلیف مکن، و متعرض آنچه بدان نمی‌رسی، نشو، و آنچه را تسلط بر آن نداری، به شمار میار، و جز به مقدار آنچه بهره می‌بری، خرج مکن و جز به مقدار داشت هایت، برداشت مطلب، و جز در آنچه طاعت الهی را به جای می‌آوری، خشنود مباش، و جز در آنچه خود را شایسته آن می‌دانی، وارد مشو، چرا که تکلیف ما لایطاق سفاقت است و تلاش برای آنچه دست نیافتنی است، زحمت است و شمارش آنچه در اختیارت نیست، فضاحت است و خرج کردن در آنچه فایده ندارد، عصبانیت و خشم است؛ همچنان که انتظار برداشتی افزون بر داشت هم سخافت و بی‌عقلی است؛ چندان که نشستن در جایگاهی که شایستگی و استحقاقش نیست، مشرف شدن بر هلاکت و نابودی است.

از امام مجتبی نقل شده که فرمود: المزاح يأكل الهيبة، شوخی کردن، هیبت انسان را از میان می‌برد. به امام مجتبی علیه السلام گفته شد: إن فلانا يقع فيك، فقال: ألقيتني في تعب، الآن أستغفر الله لي و له. فلان شخص از تو بدگویی کرد. آن حضرت گفت: تو مرا به زحمت انداختی. اکنون برای خودم و او طلب مغفرت و آمرزش می‌کنم. و در کلامی دیگر حضرت مجتبی فرمود: لا تعاجل الذنب بالعقوبة و اجعل بينهما للاعتذار طريقا. در عقوبت بر گناه عجله نکن و میان آن دو زمانی را برای عذرخواهی باقی گذار

ویژگی های امام مجتبی علیه السلام
اکنون به اینجا رسیدیم بی مناسبت نیست اشاره ای به ویژگی های آن حضرت هم داشته باشیم.

امام حسن (ع) در نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد، در حالی که شباهت زیادی به جدش رسول خدا (ص) داشت. سالها در کنار جدش رسول خدا (ص) و پدرش علی مرتضی (ع) زندگی کرد، و پس از شهادت پدر بزرگوارش، رهبری شیعیان را عهده‌دار شد. ابورزین گوید: حسن بن علی (ع) در حالی برای ما خطبه می‌خواند که لباس سیاه در بر و عمامه‌ای سیاه بر سر داشت. رسول خدا (ص) علاقه زیادی به امام مجتبی و برادرش حسین داشت و بارها فرمود: اللهم إني قد أحبته فأحبه و أحب من يحبه، من أحبني فليحبه، و ليبلغ الشاهد منكم الغائب، من أحب الحسن و الحسين فقد أحبني، و من أبغضهما فقد أبغضني، من سره أن ينظر إلى سيد شباب أهل الجنة فلينظر إلى الحسن بن علي. همه اینها حکایت از دوستی عمیق رسول خدا نسبت به این نواده گرامی‌اش است که با توجه به تعابیر ارائه شده، قطعاً امری بالاتر از دوستی خانوادگی است.

امام مجتبی (ع) بر اساس نقلهای موجود در زهد و عبادت ممتاز بود. از جمله در باره سفرهای حج آن حضرت که پیاده انجام شده، آمده است که: 171#&: إني لأستحي من ربي أن ألقاه و لم أمش إلى بيته، فمشي عشرين مرة من المدينة على رجليه» من شرم دارم که خداوند را ملاقات کنم در حالی که پیاده به خانه او نرفته باشم. پس بیست بار از مدینه با پای پیاده به زیارت خانه خدا رفتم. در نقل دیگری آمده است که آن حضرت بیست و پنج بار با پای پیاده به سفر حج رفت. ابن‌سعد در نقل خود پانزده بار ذکر کرده است. بذل و بخشش در راه خدا، یکی دیگر از ویژگیهای اخلاقی آن امام بزرگوار است که مکرر در منابع گزارش شده است. زمانی که اسماعیل بن یسار همراه عبدالله بن انس برای گرفتن پول به شام، نزد معاویه رفته و چیزی به دست نمی‌آوردند، اسماعیل در شعری خطاب به دوستش ابن انس می‌گوید: لعمرک ما إلی حسن رحلنا و لا زرنا حسیناً یابن انس، به جان تو سوگند ای فرزند انس که ما به سوی حسن (علیه السلام) نرفته و به زیارت حسین (علیه السلام) نشتافته بودیم. مقصود او این بود که اگر زیارت این دو برادر می‌رفتیم با دست پر باز می‌گشتیم. در نقلی آمده است که شخصی حضور امام حسن (علیه السلام) رسید و اظهار نیاز کرد. امام به او فرمود: نیازهایت را بنویس و به من ده. زمانی که نوشت و آورد، امام دو برابر نیازش بدو پرداخت. در روایت دیگری آمده است که امام، در طول زندگی خود، سه بار و هر بار نیمی از تمامی مایملک خود را در راه خدا بخشید. ابوهارون نامی گوید: در سفر حج به مدینه رفتیم، گفتیم سری به فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بزنیم و سلامی بر او بکنیم. نزد آن بزرگوار رفتیم و از سفر خود گفتیم. وقتی بازگشتیم، برای هر کدام ما چهارصد فرستاد. نزد آن حضرت برگشته گفتیم که وضعمان خوب است حضرت فرمود: لاتردوا علی معروفی.

به امام حسن (ع) گفتند: فیک عظمة، شما عظمت خاصی دارید. امام فرمود: لابل عزة، قال الله تعالى: وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ [منافقون: 8]، این عظمت نیست، بلکه عزت است. خداوند فرموده است: عزت برای خدا، پیامبرش و مؤمنان است.

امام در مدت هشت نه سالی که پس از صلح در مدینه بودند، مرتب با شیعیان کوفه که برای حج به حجاز می‌آمدند دیدار داشتند. طبیعی است که آنها حضرت را به عنوان امام خود پذیرفته و در کار دینداری خود از آن حضرت بهره می‌بردند. مردی از شامیان گوید: روزی در مدینه شخصی را دیدم با چهره‌ای آرام و بسیار نیکو و لباسی در بر کرده که به طرز زیبایی آراسته و سوار بر اسب. در باره او پرسیدم. گفتند: حسن بن علی بن ابی‌طالب است. خشمی سوزان سر تا پای وجودم را فرا گرفت و بر علی بن ابی‌طالب حسد بردم که

چگونه او چنین پسری دارد. پیش او رفته و پرسیدم آیا تو فرزند علی هستی؟ وقتی تأیید کرد، سیل دشنام و ناسزا بود که از دهان من به سوی او سرازیر شد. پس از آن که به ناسزاگویی پایان دادم از من پرسید: آیا غریب هستی؟ گفتم: آری. فرمود: با من بیا، اگر مسکن نداری به تو مسکن می‌دهم و اگر پول نداری به تو کمک می‌کنم و اگر نیازمندی، بی‌نیازت سازم. من از او جدا شدم در حالی که در روی زمین محبوبتر از او نزد من کسی نبود.

در باره بذل و بخشش امام روایات دیگری نیز در دست است: مردی نیازمند از امام حسن درخواست کمک کرد.... امام صد دینار به او دادند. پس از آن نزد برادرش حسین آمد... وی نود و نه دینار داده و نخواست با برادرش برابری کند.

امام حسن که با مساکین غذا می‌خورد، وقتی معاویه به مدینه آمد، حتی به دیدن او هم نرفت. در نقلی آمده است که معاویه برای حج به حجاز آمد و از جمله وارد مدینه شد. اما امام مجتبی (ع) در مجلس او حاضر نگشت. در وقت رفتن، حسن را دید. گفت: من پسر هند هستم، هر مقدار پولی که به اهالی مدینه دادم به تو می‌دهم. حضرت فرمود: من هم پسر فاطمه هستم و آن را به تو بر می‌گردانم.